

مفعول نمایی افتراقی: نگاهی دیگر به «را»

چکیده

مفعول نمایی افتراقی ویژگی زبانهایی است که همه مفعولها را به یک شیوه نشان نمی دهند. بوسونگ (1985) این پدیده را در برخی از زبانهای ایرانی بررسی کرده است. آیسن (2003) نشانه «را» در فارسی را نشانه ای می داند که به معرفگی و جاننداری مفعولها حساس است و این زبان رانمونه ای از زبانهای دارای مفعول نمایی افتراقی می داند. در این مقاله نشان داده ایم برخلاف دیدگاه آیسن (2003)، نمی توان گفت «را» در فارسی فقط طبقه خاصی از مفعولها را همراهی می کند؛ به سه دلیل: اولاً می تواند در طیف معرفگی با همه مفعولها ظاهر شود و حضور آن تأثیری کلامی دارد؛ دوم اینکه طیف جاننداری نقشی در حضور «را» ندارد؛ سوم اینکه می تواند با مواردی از غیر مفعولها نیز ظاهر شود. پس با در نظر گرفتن این سه مورد، نمی توان دیدگاه آیسن (2003) را در مورد نقش «را» اقتصادی فرض کرد.

کلیدواژه‌ها: حالت، مفعول نمایی افتراقی، معرفگی، جاننداری، فارسی

1- مقدمه

برخی زبانها برای نشان دادن نقش مفعول مستقیم از یک نشانه مفعولی استفاده می کنند؛ مثلاً در زبان مجازی پسوند t - نشانه مفعول مستقیم است و به تمام آنها اضافه می شود. در عین حال، زبانهایی نیز هستند، مانند زبان لیسو¹، که اصلاً نشانه ای برای مفعول ندارند. البته زبانهایی نیز وجود دارند، مانند زبان عبری، که بین زبان مجاری و لیسو قرار دارند. در عبری برخی مفعولها نشانه می گیرند و برخی

1. Lisu

دیگر بدون نشانهٔ مفعول واقع می‌شوند. در این زبان، مفعولهای مستقیم معرفه با نشانهٔ مفعول همراه هستند، اما مفعولهای نکره بدون نشانهٔ مفعول ظاهر می‌شوند.

تفاوتها در کاربرد نشانهٔ مفعولی به همین جا ختم نمی‌شود. مثلاً در زبان کاتالان، نشانهٔ مفعول با گروه خاصی از مفعولهای مستقیم معرفه به کار می‌رود. در این زبان فقط ضمائر شخصی نشانهٔ مفعول می‌گیرند و بقیهٔ مفعولها فاقد این نشانه هستند. در عین حال در زبان ترکی تمام مفعولهای معرفه به علاوه مفعولهای نکره مشخص نشانهٔ مفعول می‌گیرند و فقط مفعولهای نکره غیر مشخص فاقد این نشانه‌اند. از طرف دیگر در زبان سین‌هالی¹ به کار بردن نشانهٔ مفعول اختیاری است و فقط مفعولهای جاندار می‌توانند نشانهٔ مفعولی بگیرند (گایر، 1970). در عین حال در زبان رومانیایی، نشانهٔ مفعول برای برخی اختیاری و برای برخی دیگر غیر قابل قبول است. در این زبان ضمائر مشخص جاندار حتماً با نشانهٔ مفعول می‌آیند (فارکاس، 1978).

پس با این تنوع می‌توان نتیجه گرفت در زبانهایی که از نشانهٔ مفعول بهره می‌برند، یکسانی وجود ندارد و گاهی اوقات مفعول دارای نشانه می‌گردد و گاهی اوقات بدون نشانه ظاهر می‌شود. این پدیده را بوسونگ (1985) مفعول نمایی افتراقی² نامیده است. اگرچه تصویری که از کاربرد نشانهٔ مفعول در زبانهای مورد اشاره دیده می‌شود به نظر قاعده‌مند نیست، اما بررسیهای مختلف رده‌شناختی و همچنین بررسی زبانهای خاص منجر به یافتن برخی قاعده‌ها و همگانیها در مفعول نمایی افتراقی شدند (بوسونگ، 1985؛ سیلورستین، 1981، 1986؛ کامری، 1989؛ لازار، 1982، 1984؛ کرافت، 1990). قاعده‌ای که در اکثر این آثار به آن اشاره شده این است که هرچه مفعول مستقیم برجسته‌تر باشد، احتمال وقوع نشانهٔ مفعولی با آن بیشتر است (آیسن، 2003). برجستگی بر اساس دو طیف تعریف شده است: جاننداری و معرفگی:

2. الف) طیف جاننداری: انسان < جاندار غیرانسان < بی‌جان

ب) طیف معرفگی: ضمیر شخصی < اسم خاص < اسم معرفه < اسم نکره مشخص < اسم غیر مشخص

1. Sinhalese

2. مفعول نمایی افتراقی در برخی از زبانهای ایرانی دیده می‌شود. در این مورد علاوه بر بوسونگ (1985)، رجوع کنید به راسخ مهند (زیر چاپ).

Differential Object Marking

بر اساس این دو طیف و تعریف برجستگی، اگر در زبانی خاص مفعول مستقیم در یکی از این مرتبه‌ها با نشانه مفعولی همراه گردد، مفعولهای مستقیم در مراتب بالاتر نیز دارای نشانه مفعولی می‌شوند، اما در مورد مراتب پایین‌تر این‌گونه نیست. به این ترتیب از میان زبانهایی که در ابتدا ذکر شد، در زبانهای عبری و کالاتان مفعولهایی که در طیف معرفگی برجسته هستند دارای نشانه می‌شوند، و در ترکی این برجستگی تا حد مفعولهای نکره مشخص پایین می‌آید. از طرفی در زبان سین‌هالی مفعولهایی که در طیف جاننداری برجسته هستند نشانه مفعول می‌گیرند و در زبان رومانیایی مفعولهایی که در هر دو طیف برجسته هستند دارای نشانه مفعول می‌شوند. پس تصویری که در ابتدا بی‌قاعده به نظر می‌رسید، با اشاره به دو طیف جاننداری و معرفگی قاعده‌مند به نظر می‌رسد. البته در این تصویر هنوز جای گوناگونی و تنوع وجود دارد. مثلاً همان طور که گفته شد. برخی زبانها مانند لیسو، اصلاً از نشانه مفعولی استفاده نمی‌کنند و زبان مجاری تمام مفعولها را نشاندار می‌کند. همچنین برخی زبانها بر اساس طیف جاننداری، برخی معرفگی و برخی هردو به نشاندار کردن مفعول می‌پردازند. حتی در زبانهایی که از یک طیف استفاده می‌کنند نیز همسانی وجود ندارد و هر زبانی برجستگی را به صورت خاص تعریف می‌کند (مثلاً عبری در مقایسه با ترکی).

در این مقاله می‌کوشیم با بررسی طیفهای جاننداری و معرفگی در فارسی به مفعول نمایی افتراقی در این زبان پردازیم. حرف نشانه «را» می‌تواند نشانه مفعول در فارسی باشد، اما تحلیلهای متفاوتی از کاربرد این نشانه در فارسی شده است (← دبیرمقدم، 1383، 1369 و منابع مذکور در آن مقاله‌ها). تحلیل دبیرمقدم (1369) تحلیلی کلامی از نقش «را» است، اما تحلیلهای نحوی بسیاری از آن (کریمی، 1989؛ قمشی، 1996 و دیگران) نیز وجود دارد. اگر بتوان نشان داد «را» در فارسی براساس طیفهای جاننداری و معرفگی به نشان دادن مفعول می‌پردازد، آن‌گاه تحلیلی نحوی از این نشانه ارائه شده است.

برای نیل به هدف مذکور، در بخش (2) مقاله چارچوب نظری مربوط به بحث مفعول نمایی افتراقی را معرفی می‌کنیم. بخش (3) مقاله به بحث درباره «را» در فارسی اختصاص دارد و بخش (4) شامل نتیجه‌گیری از کل مباحث است.

2- مفعول نمایی افتراقی

کامری (1989: 19) اظهار می‌دارد که در زبانهای جهان، برخی نقشهای دستوری با خصوصیات مشخص همراه هستند. مثلاً فاعلها اکثراً معرفه، جاندار و مبتدا هستند و مفعولهای مستقیم بیشتر نکره، غیرجاندار و در بخش خبر هستند. جاندار و معرفگی از ویژگیهای بی‌نشان فاعلها هستند، اما این ویژگیها برای مفعولها، نشاندار به حساب می‌آیند. زیوات و یاگر (2002) از داده‌های زبان سوئدی جدول زیر را نقل می‌کنند:

جدول (1): داده‌های سوئدی (به نقل از زیوات و یاگر، 2002)

نکره	معرفه	بی‌جان	جاندار	
53	3098	203	2948	فاعل
1321	1830	2834	317	مفعول

همان‌گونه که از جدول مشخص است، اکثر فاعلها جاندار و معرفه هستند، در حالی که اکثر مفعولها بی‌جان هستند و البته میزان مفعولهای نکره نسبت به فاعلهای نکره بسیار بیشتر است. پس آنچه برای مفعولها نشاندار به حساب می‌آید برای فاعلها بی‌نشان است و برعکس. کرافت (1990) این حالت را نشاننداری معکوس¹ می‌نامد.

آیسن (2003) با پذیرش این الگوی طبیعی در زبانهای جهان، اعتقاد دارد برجستگی بالا که خاص مفعولهاست و باعث نشاندار شدن آنها می‌گردد، عکس برجستگی بالا برای فاعلهاست. به نظر وی مفعولهایی در زبانهای مختلف نشانه مفعولی می‌گیرند که بیشتر شبیه فاعلها هستند.

پس اگر با بررسی دو طیف جاندار و معرفگی، آنها را به فاعل و مفعول نسبت دهیم، به دو الگوی بی‌نشان (3 و 4) دست پیدا می‌کنیم:

3. الف) فاعل انسان < فاعل جاندار غیرانسان < فاعل بی‌جان

ب) مفعول بی‌جان < مفعول جاندار غیرانسان < مفعول انسان

1. markedness reversal

سال دوم	مفعول نمایی افتراقی؛ نگاهی دیگر به «را»	5
<p>4. الف) فاعل ضمیر شخصی < فاعل اسم خاص < فاعل اسم معرفه < فاعل اسم نکره شخص < فاعل اسم غیر مشخص</p>	<p>ب) مفعول اسم غیر مشخص < مفعول نکره مشخص < مفعول معرفه < مفعول اسم خاص < مفعول ضمیر شخصی</p>	<p>در الگوی (3) فاعل انسان و مفعول بی جان بی نشان‌ترین حالت هستند و فاعل بی جان به همراه مفعول انسان نشاندارترین حالت هستند. طبق الگوی (4) فاعل ضمیر شخصی و مفعول اسم غیر مشخص بی نشان‌ترین وضعیت، و فاعل اسم غیر مشخص و مفعول ضمیر شخصی نشاندارترین حالت هستند.</p>
<p>طبق نظر آیسن (2003) هر چقدر مفعول در زبانی به فاعل از حیث نشانه‌ها نزدیک‌تر باشد، احتمال حضور نشانه مفعولی برای تمایز نهادن میان فاعل و مفعول بیشتر است. به این ترتیب، چون مفعول انسان می‌تواند شبیه به حالت بی نشان فاعل، یعنی فاعل انسان باشد. اکثر زبانهایی که از نشانه مفعولی بهره می‌برند، آن نشانه را با مفعول انسان به کار می‌برند، و در مرتبه دوم با مفعول جاندار غیرانسان و در نهایت احتمالاً با مفعول بی جان. چنین وضعیتی در مورد الگوی (4) نیز قابل مشاهده است؛ یعنی زبانی نیست که مثلاً مفعول اسم نکره مشخص را با نشانه مفعول نشان دهد، اما در مورد مفعول ضمیر شخصی از چنین نشانه‌ای استفاده نکند. در بخش (3) این الگوها را با داده‌های زبان فارسی محک خواهیم زد.</p>	<p>در مورد نشان دادن مفعول، از دو الگوی (3 و 4) فقط (3 ب) و (4 ب) به این موضوع مربوط می‌شود و موارد (الف) آنها به نشان دادن متمایز فاعل ارتباط دارد که موضوع بحث حاضر نیست. آیسن (2003) با ملاک قرار دادن این الگوها و استفاده از نظریه بهینگی¹ سعی در یافتن تعمیمهایی در زبانهای مختلف برای نشان دادن مفعول دارد. ما در اینجا مفاهیم فنی دیدگاه بهینگی را مطرح نمی‌کنیم و فقط آن بخشهایی از دیدگاه آیسن را مرور می‌کنیم، که به نشان دادن مفعول در فارسی اختصاص دارد.</p>	<p>1. optimality theory</p>

آیسن (2003:459) ابتدا با اشاره به دیدگاه لازار (1982) عنوان می‌کند که در فارسی، همانند ترکی، برخی اسامی نکره همراه «را» می‌آیند. این اسامی نکره، به باور وی مشخص هستند و از حیث معنایی یا به معنای «معین» و یا در معنای بخش‌نما¹ می‌آیند، مانند «دو تا از دخترها». وی در ادامه (آیسن، 2003:476) اظهار می‌دارد که فارسی و هندی دو زبانی هستند که در آنها هم جاننداری و هم معرفگی در تعیین نشانه مفعول دارای نقش هستند، اما به نظر وی در هندی جاننداری و در فارسی معرفگی نقش بیشتری دارند. لازار (1982) سه ارزش برای معرفگی در نظر دارد که از دید آیسن معادل معرفه، مشخص و غیرمشخص است (← انچ، 1991؛ کریمی، 2003). از دید وی، همه اسامی معرفه در نقش مفعول همراه با «را» می‌آیند و این موضوع ارتباطی به جاننداری ندارد. مثال (5) به نقل از آیسن (2003) از لازار (1982:181) است که در آن مفعول، بی‌جان و معرفه است:

5. کتاب را خواندم.

همچنین وی اظهار می‌دارد که اسامی نکره مشخص هم با «را» می‌آیند، ولی اسامی نکره غیرمشخص بدون نشانه مفعول ظاهر می‌گردند. مثالهای (6) مفعولهایی هستند که اسامی نکره مشخص می‌باشند:

6. الف) یکی از آن کتابها را خواندم.

ب) کتابی را خواند که...

با این مثالها، آیسن (2003) نتیجه می‌گیرد که در فارسی طیف معرفگی در تعیین استفاده از نشانه مفعول نقش دارد و اسامی نکره مشخص و مراتب بالاتر از آن از نشانه مفعولی بهره می‌برند. این دیدگاه را کریمی (2003) نیز به نوعی مطرح کرده است.

اما آیسن (2003) با بهره‌گیری از دیدگاههای لازار (1982) بر این اعتقاد است که نشاندار کردن مفعولهای نکره نامشخص در فارسی به جاننداری نیز ارتباط دارد. از نظر لازار احتمال استفاده از نشانه مفعولی در نکره‌های غیرمشخص به جاننداری ارتباط دارد و هر چقدر در طیف جاننداری به سمت پایین حرکت کنیم احتمال استفاده از این نشانه کاهش می‌یابد. مثالهای (7) از همین منبع نقل شده است:

7. الف) مردی را دید.

ب) مدادی خرید.

ج) شاه ترک نزد امپراطور روم قاصدی را/ پیامی فرستاد تا با او هم‌دست شود.

از نظر لازار (1982)، در هر سه این جملات مفعول نکره غیرمشخص است، اما چون در (7) الف) مفعول انسان است، احتمال حضور «را» بیشتر است و در (7 ب) «را» به‌کار نمی‌رود. این تقابل در (7 ج) بهتر مشاهده می‌شود که در صورت استفاده از مفعول انسان (قاصد)، «را» به‌کار می‌رود، اما در صورت استفاده از مفعول غیرانسان (پیامی)، «را» به‌کار نمی‌رود.

پس آیسن (2003: 477) نتیجه می‌گیرد که الف) فارسی بر اساس طیف معرفگی اسامی نکره مشخص و مراتب بالاتر را با نشانه مفعولی همراه می‌سازد و (ب) جاننداری در تعیین حضور نشانه مفعولی در اسامی نکره نامشخص نقش دارد و هر چقدر مفعول در طیف جاننداری برجسته‌تر باشد، احتمال حضور «را» بیشتر است.

در بخش (3) داده‌های فارسی را مرور خواهیم کرد تا ببینیم آیا نتیجه‌گیری آیسن (2003) در فارسی درست است و یا اینکه نتیجه دیگری از نشان دادن متمایز مفعول در فارسی می‌توان گرفت.

3- نگاهی دیگر به «را» در فارسی

در مورد «را» و نقش آن در فارسی تحقیقات مفصلی انجام شده و دیدگاه‌های مختلفی بیان شده است. دبیرمقدم (1369 و 1383) مروری کامل بر مطالعات انجام شده در این خصوص دارد و نگارنده قصد ندارد آن مباحث را در اینجا تکرار نماید. با بررسی دیدگاه‌های مختلف در مورد نقش «را» می‌توان آنها را به دو گروه تقسیم کرد:

1. دیدگاه‌هایی که یک نقش نحوی برای «را» در نظر دارند و آن نقش نشانه مفعول (معرفه یا مشخص) است (لمبتون، 1984؛ براون، 1970؛ پیترسون، 1974؛ فیلات، 1919؛ ویندفور، 1977؛ لازار، 1982؛ صادقی، 1349؛ خانلری، 1351؛ حاجتی، 1977؛ کریمی، 1989، 2003، 2005؛ قمشی، 1996). تفاوت دیدگاه‌های این افراد در این نیست که «را» را نشانه مفعول نمی‌دانند، بلکه بیشتر در این است که "را" نشانه چه مفعولی است. دیدگاه‌های این افراد کم‌وبیش همانند دیدگاه لازار

1982) است که آیسن (2003) از آن استفاده کرده و در نتایج به‌دست آمده در بخش (2) معرفی شد.

2. دیدگاههایی که یک نقش کلامی برای "را" در نظر دارند. مهم‌ترین دیدگاه در این زمینه نظر دبیرمقدم (1369 و 1383) است که "را" را نشانه مبتدای ثانویه دانسته است.

ما در ادامه می‌خواهیم بدانیم آیا با استفاده از مبحث مفعول نمایی افتراقی و نتایج مذکور از سوی آیسن (2003) در بخش (2) می‌توان نقش نحوی "را" را مشخص کرد؟ اگر چنین نتیجه‌ای حاصل شود، می‌توان گفت اولاً "را" نیز در فارسی نشانه مفعول است و نقش صوری دارد؛ ثانیاً دیدگاههای مطرح در مورد نشان دادن مفعول در فارسی نیز تأیید می‌شود. اما اگر چنین نتیجه‌ای به‌دست نیاید، باید گفت این نشانه در فارسی کارکرد نحوی یا صرفی کاملاً تعریف شده‌ای ندارد و تبیین کلامی آن، مانند دیدگاههای دبیرمقدم (1369، 1383)، اقتصادی‌تر و منطبق‌تر بر واقعیات و داده‌های زبان فارسی است.

3-1. رخداد «را» با غیر مفعول

اولین سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا واقعاً «را» فقط با مفعول در فارسی ظاهر می‌شود؟ پاسخ این سؤال منفی است و جملات (8) این موارد را نشان می‌دهد:

8. الف) امشب را اینجا می‌مانیم.

ب) این هفته را استراحت می‌کنم.

ج) روی یخ را آب ریختند.

در این جملات نشانه «را» با قید همراه است. همچنین «را» می‌تواند پس از عملکرد گشتار مبتداساز ضمیرگذار نیز واقع شود (دبیرمقدم، 1369: 43):

9. الف) بچه رو فقط این یه ساعت باش بازی کن.

ب) مهمان همسایه رو، ازش شکایت کردم.

در هر دو جمله بالا، «را» با مفعول مستقیم نیامده است، بلکه با اسمی که مبتداسازی شده همراه است. آیسن (2003) هیچ ذکری از این‌گونه جملات نکرده است.

پس رخداد «را» در فارسی امروز فقط مختص به مفعول مستقیم نیست. حال فرض می‌کنیم که موارد مذکور (8 و 9) نشان از نقش کلامی «را» دارند و ما برای ادامه بحث آنها را در نظر نمی‌گیریم. یعنی می‌گوییم حضور «را» با قید اولاً تا حدودی محدود و ثانیاً فقط به عنوان عنصری کلامی است و در مورد مبتداسازی نیز چنین نتیجه‌ای می‌گیریم. آیا در این صورت و با کنار گذاشتن این رخدادها «را» می‌توان در مورد حضور این نشانه با مفعول به تعمیم دست یافت؟ به عبارتی برای ساده‌تر کردن بحث، برخی از داده‌ها را که نشانگر حضور «را» با غیر مفعول بودند، کنار می‌گذاریم تا بتوانیم در مورد حضور «را» با مفعول به تعمیم دست یابیم. بخش (3، 2) تلاشی است در این زمینه.

3-2. «را» به عنوان نشانه مفعول

کریمی (2005، ص 26-27) به بحث حضور «را» با مفعول در فارسی بر اساس مفهوم مشخص‌بودگی پرداخته است. به نظر وی و با پیروی از دیدگاه انچ (1991)، اسامی معرفه، مانند ضمائر، اسامی خاص و گروه‌های اسمی با ضمیر اشاره یا نشانه معرفه، همگی مشخص هستند. برخی اسامی نکره نیز مشخص هستند که شامل اسامی نکره بخش‌نما و تعریف‌شده¹ هستند. و اسامی نکره غیرمشخص آنهایی هستند که مرجع ندارند و یا وجودی هستند. با این تعاریف، وی مثالهای (9) تا (13) را ذکر کرده است:

9. *کیمیا آن کتاب را خرید. معرفه ← مشخص*

10. *کیمیا یکی از کتابها را خرید. بخش‌نما ← مشخص*

11. *کیمیا یک داستانی را گفت که از تو شنیده بود. تعریف‌شده ← مشخص*

12. *کیمیا هر روز کتاب می‌خونه. بدون مصداق ← غیرمشخص*

13. *کیمیا امروز یک کتاب خونده. وجودی ← غیرمشخص*

با این تعاریف و مثالها، کریمی می‌خواهد به این نتیجه برسد که «را» در فارسی با مفعولهای غیرمشخص همراه نیست و در واقع در طیف معرفگی، با همه موارد ظاهر می‌شود مگر مرتبه آخر، که اسامی غیرمشخص است. اگر این دیدگاه کریمی درست باشد، فارسی نیز در میان زبانهایی که از

1. modified

نشان دادن متمایز مفعول بهره می‌برند، دارای قاعده می‌شود. و تقریباً با نظر آیسن (2003) مطابقت می‌کند. اما این دیدگاه دارای اشکالاتی است.

اولین اشکال را از دبیرمقدم (1383: 107) نقل می‌کنم. دبیرمقدم دو مثال (14 و 15) را از کریمی (2003) نقل می‌کند:

14. کیمیا تونست ماهی بگیره.

*اون خیلی قشنگه.

15. کیمیا تونست یه آپارتمان پیدا کنه.

اون خیلی قشنگه.

دبیرمقدم باور دارد مثالهایی مانند بالاخره من تونستم یه ماهی بگیرم و بالاخره من تونستم ماهی بگیرم متفاوت‌اند. در اولی ماهی، نکره مشخص است و فردیت دارد، اما در دومی ماهی اسم جنس است یعنی نامشخص است. در حالی که در هر دو مثال مفعول بدون «را» آمده است، یعنی چه در حالت نکره مشخص و چه نکره غیرمشخص. همچنین به نظر وی در مثال (15) یه آپارتمان، مشخص است و می‌توان آن را به صورت من بالاخره تونستم یه آپارتمان یه خوابه برای اجاره پیدا کنم تغییر داد، که با اینکه مفعول مشخص است ولی با «را» همراه نشده است. دبیرمقدم نتیجه می‌گیرد که کریمی با تعریفی دوری از «را» سروکار دارد: هر اسمی «را» می‌گیرد مشخص است و اسم مشخص است چون «را» می‌گیرد. این انتقاد به داده‌ها و نتایج آیسن (2003) نیز وارد است.

اشکال دوم را با اشاره به مثالهای (16) می‌توان به دیدگاه کریمی مطرح کرد:

16. الف) سرکه، شیر را می‌برد (از دبیرمقدم، 1369)

ب) باد، برگها را می‌ریزد.

ج) صدقه، بلا را دفع می‌کند.

د) انسان صنعتی، حیات را از بین می‌برد.

آنچه مشخص است مفعول جملات بالا همگی نکره غیرمشخص هستند، زیرا اسم جنس و کلیت را نشان می‌دهند و به نوع اشاره دارند. اسم جنس اسمی است که به یک طبقه یا نوع اشاره می‌کند؛ مثلاً در جمله «کتاب بهترین دوست انسان است»، اسم «کتاب» به نوع کتاب اشاره دارد و به کتاب خاصی

اشاره ندارد. معمولاً اسم جنس در زبانهای مختلف نشانه خاصی ندارند (لاینز، 1999: 179). طبق تعریف کریمی در این جملات نباید مفعول با «را» ظاهر شود، اما همان گونه که ملاحظه می‌شود وجود «را» در این جملات اجباری است و حذف آن باعث نادستوری شدن جمله می‌شود. این مثالها برای دیدگاه آیسن (2003) و لازار (1982) نیز اشکال ایجاد می‌کند. آنها بر این باورند که اگر مفعول غیرمشخص در طیف جاننداری برجسته نباشد، یعنی بی‌جان باشد، احتمال حضور «را» کم می‌شود، در حالی که در مثالهای (16) مفعول نکره غیرمشخص و بی‌جان است، اما حضور «را» اجباری است.

اشکال سوم نیز به حضور «را» با غیر مفعول، مانند مثالهای (8) و (9) برمی‌گردد. در این مثالها را با قید و سازه‌هایی مبتدأ شده حضور دارد، و اصولاً با مفعول همراه نیست. پس قاعده‌ای که در مورد حضور «را» از سوی آیسن (2003) و به شکل دیگر کریمی (2005، 2003) مطرح شده، با داده‌ها و واقعیت‌های فارسی همخوانی ندارد؛ یعنی «را» درست است که اکثراً با مفعول همراه است، اما بر اساس دو طیف جاننداری و معرفگی نمی‌توان نوع مفعولی را که با آن همراه است، معین کرد. البته این در صورتی است که رخدادهای مکرر «را» با غیر مفعول را در نظر نگیریم. پس اگر به دو دیدگاه مطرح در ابتدای بخش (3) در مورد نقش «را» برگردیم، داده‌ها و مباحث مطرح شده نشان می‌دهد که دیدگاه اول، که به نقش دستوری «را» به عنوان نشانه مفعول در فارسی معتقد است، دارای ضعفهایی است که نمی‌توان به سادگی از آنها گذشت. اما دیدگاه نقشی دبیرمقدم (1369) ضمن بر شمردن نقاط ضعف دیدگاه اول، تعمیمی از نقش «را» به دست می‌دهد که علاوه بر حضور آن با مفعول، در مورد حضور آن با غیر مفعول نیز کاربرد دارد. پس باید گفت این دیدگاه اقتصادی‌تر و به واقعیت‌های کنونی زبان فارسی نزدیک‌تر است.

4- نتیجه‌گیری

در این مقاله با استفاده از بحث رده شناختی مفعول نمایی افتراقی در زبانهای مختلف و تعمیمهای ارائه شده در آیسن (2003)، می‌خواستیم ببینیم آیا می‌توان ثابت کرد «را» در زبان فارسی نشانه مفعولی است و به طور اخص، نوع خاصی از مفعولها؛ در ارتباط با دو طیف معرفگی و جاننداری، را

نشاندار می‌کند، یا خیر؟ داده‌های حاصله نشان می‌دهد نمی‌توان گفت «را» فقط به طبقه خاصی از مفعولها در فارسی اشاره دارد؛ زیرا اولاً می‌تواند در طیف معرفگی با همه مفعولها ظاهر شود و حضور آن تأثیری کلامی دارد، دوم اینکه بر خلاف نظر آيسن (2003) طیف جاننداری نقشی در حضور «را» ندارد و سوم اینکه «را» می‌تواند با مواردی از غیرمفعولها نیز ظاهر شود. پس با در نظر گرفتن این سه مورد، نمی‌توان دیدگاه آيسن (2003) را در مورد نقش «را» اقتصادی فرض کرد.

کتابنامه

- خانلری، پرویز. (1351). *دستور زبان فارسی*. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- دبیرمقدم، محمد. (1369). «پیرامون «را» در زبان فارسی». *مجله زبانشناسی*. سال 5. شماره 1، صص 2-60.
- (1383). «زبان فارسی و نظریه های زبانی: در جستجوی چارچوبی برای تدوین دستور جامع زبان فارسی». *دستور (ویژه نامه فرهنگستان)*، سال اول، شماره 1. صص 93-129.
- راسخ مهند، محمد. (1385). «شیوه نشان دادن فاعل و مفعول در زبان فارسی»، *مجله زبانشناسی*. ش 41. صص 85-96.
- زیر چاپ. «مفعول نمایی افتراقی در برخی زبانهای ایرانی»، *گویش شناسی، ویژه نامه نامه فرهنگستان*.
- صادقی، علی اشرف. 1349. «را در زبان فارسی امروز»، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز*. ش مسلسل 93. صص 9-22.

Aissen, Judith. (2003). "Differential object marking: Iconicity vs. economy". *Natural Language and Linguistic Theory*, 21.435-483.

Bosson, G. (1985). *Differentielle Objektmarkierung in den neuiranischen Sprachen*.

Tübingen: Gunter Narr Verlag.

Comrie, B. (1989). *Language universals and linguistic typology*. Chicago: University of Chicago Press.

Croft, W. (1990). *Typology and universals*. Cambridge: Cambridge University Press.

Enç, M. (1991). "The semantics of specificity", *Linguistic Inquiry* 22(1): 1-26.

Gair, J. (1970). *Colloquial Sinhalese clause structures*. The Hague: Mouton.

- Ghomeshi, Jila. (1996). Projection and Inflection: a study of Persian phrase structure. Unpublished Ph.D. dissertation, University of Toronto..
- Karimi, Simin. (1990). "Obliqueness, specificity, and discourse functions," *Linguistic Analysis*,. 20 (3/4): 139-191.
- Karimi, S. (1999) . "Specificity effect: evidence from Persian". *Linguistic Review*. 16: 155-141.
- Karimi, S. "On object positions, specificity, and scrambling in Persian," In *Word Order and Scrambling*, S. Karimi (ed.).(2003). Oxford/Berlin: Blackwell Publishers. 91-124.
- Karimi, S. . (2005). *A minimalist approach to scrambling, evidence from Persian*. Berlin/NewYork: Mouton de Gruyter.
- Lambton, Ann, (1984). K.S. *Persian Grammar*, Cambridge University Press.
- Lazard, G. (1982). "Le morphème râ en persan et les relations actancielles". *Bulletin de la société de linguistique de Paris*,. 73(1): 177-208.
- Lazard, G. (1984). "Actance variations and categories of the object". In F. Plank, (ed.) *Objects: Towards a theory of grammatical relations*. London: Academic Press. pp. 269-292.
- Peterson, David.(1974). *Noun phrase specificity*, Unpublished Ph.D. Dissertation, University of Michigan.
- Phillott, D.C. (1919). *Higher Persian Grammar*, Calcutta.
- Silverstein, M. "Hierarchy of features and ergativity". In R. M. W. Dixon, (ed.) *Grammatical categories in Australian languages*.(1976). Canberra: Australian Institute of Aboriginal Studies.. pp. 112-171
- Silverstein, M. (1981). "Case marking and the nature of language". *Australian Journal of Linguistics*. 1: 227-244.
- Windfuhr, L. (1979) .Gernot. *Persian grammar: history and state of its study, trends in linguistics, state-of-the-art reports 12*, Mouton Publishers..
- Zeevat, Henk abd Gerhard Jager. "A reinterpretation of syntactic alignment". In D. de Jongh, H.

Zeevat and M. Nilsenova (eds.), *Proceedings of the 3rd and 4th International symposium on Language, Logic and Computation*. (2002). Amsterdam: ILLC. 321-339.